

گفتاری در باب «عدالت اجتماعی» در آیین حقوق مالکیت فکری: از ترسیم نظریه عمومی تا ضرورت حکمرانی آتی

عمید محمدی • استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه جهرم، جهرم، ایران.
amid_mohammadi@jahromu.ac.ir

چکیده

نوشتار حاضر به بررسی نسبت میان «عدالت اجتماعی» و «حقوق مالکیت فکری» می‌پردازد و می‌کوشد تا نشان دهد که این نظام صرفاً سازوکاری اقتصادی برای رفع شکست بازار و انگیزش نوآوری نیست، بلکه نهادی اجتماعی با پیامدهای توزیعی، فرهنگی و انسانی عمیق است. روش پژوهش از نوع تحلیلی کیفی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. چهارچوب نظری مقاله بر دو نظریه مطرح در سنت لیبرال، یعنی عدالت به مثابه انصاف جان رالز و عدالت استحقاقی رابرت نوزیک، و سپس نظریه‌های عدالت اجتماعی و قابلیت‌محور استوار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اولاً، ملاحظات عدالت اجتماعی نه امری حاشیه‌ای، بلکه در سرشت، مشروعیت و غایت حقوق مالکیت فکری نهفته‌اند. ثانیاً، میان عدالت اجتماعی و سود اجتماعی رابطه وابستگی عملکردی وجود دارد؛ به گونه‌ای که نابرابری‌های ساختاری ناشی از انحصارهای فکری، کارایی بلندمدت و مشروعیت هنجاری این نظام را تضعیف می‌کند. ثالثاً، بر اساس تحلیل تطبیقی دو نظریه رالز و نوزیک، رویکرد رالزی (با تأکید بر اصل تفاوت و برابری فرصت‌ها) ظرفیت بیشتری برای توجیه محدودیت‌های حقوق مالکیت فکری (مانند مدت حمایت معقول، مجوزهای اجباری و استفاده منصفانه) در راستای منافع عمومی و به‌ویژه اقشار کم‌بهره فراهم می‌آورد. بر این مبنا، مقاله چارچوبی متشکل از سه مؤلفه «دسترسی عادلانه، شمول‌گرایی و توانمندسازی انسانی» را به‌عنوان معیارهایی درونی برای سنجش و اصلاح نظام حقوق مالکیت فکری پیشنهاد می‌دهد. جستار پیش‌روی، با تمرکز بر نظام حقوقی ایران، پیشنهادهایی عملی برای اصلاح قوانین موجود و نیز اتخاذ سیاست‌های مکمل، نظیر الگوبرداری از مدل‌های دسترسی آزاد و حکمرانی اشتراکی ارائه می‌دهد. برآمد نهایی این نوشتار آن است که حل تعارض میان «انحصار» و «اشاعه» دانش در نظام مالکیت فکری، مستلزم بازخوانی مبانی فلسفی و تنظیم‌گرانه مالکیت فکری در پرتو عدالت اجتماعی است؛ رویکردی که می‌تواند هم‌زمان مشروعیت هنجاری، کارایی اقتصادی و پایداری حکمرانی این نظام را سامان بخشد.

واژگان کلیدی: عدالت اجتماعی، حقوق مالکیت فکری، دسترسی عادلانه، شمول‌گرایی، توانمندسازی انسانی.



مقدمه

تحلیل جایگاه عدالت اجتماعی در نظام حقوق مالکیت فکری، مستلزم عبور از منظری صرفاً اقتصادی و فنی است که این حقوق را صرفاً ابزاری برای کارایی بازار می‌انگارد. گفتمان مسلط در این حوزه، که بر محور انگیزش نوآوری و حل «شکست بازار» متمرکز است، اغلب از تأثیرات گسترده‌تر این نظام بر ساختارهای اجتماعی و توزیع فرصت‌ها غافل مانده است (Sunder, 2010, p. 114). حال آنکه مالکیت فکری، به مثابه نهادی حقوقی که دسترسی به دانش، فرهنگ، بهداشت و فناوری را تنظیم می‌کند، بی‌تردید در تحقق یا تهدید آرمان‌های عدالت خواهانه نقش دارد. پیچیدگی این نقش در مواجهه با تحولات سه‌گانه عصر حاضر، یعنی انقلاب دیجیتال، پیشرفت‌های زیست‌فناورانه و الزامات حقوق بین‌الملل، آشکارتر شده و بازخوانی مبانی این نظام را در پرتو عدالت اجتماعی به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بدل ساخته است (Chander & Sunder, 2009, p. 575). در عمل، تمرکز انحصاری بر توجیهات اقتصادی، به پیدایی و تشدید نابرابری‌های ساختاری انجامیده است: از محدودیت دسترسی به داروهای ضروری در کشورهای در حال توسعه تا تصرف و انحصاری‌سازی دانش بومی و آثار خلاقه جوامع محلی توسط بازیگران قدرتمند جهانی. این وضعیت، محققان را بر آن داشته تا با نقد رویکردی صرفاً محاسبه‌گرایانه، بر اهمیت کارکرد اجتماعی مالکیت فکری تأکید ورزند. بر پایه اندیشه متفکرانی برجسته چون «کیت آئوکی»^۱، «مارگارت چان»^۲، «لارنس هلفر»^۳ و «رزماري کومب»^۴، نظام مالکیت فکری نباید صرفاً تابع منطق بازار باشد، بلکه می‌بایست در خدمت اهداف گسترده‌تر بهزیستی فرهنگی، فناورانه و اجتماعی جامعه چون حقوق بشر، توسعه و عدالت توزیعی قرار گیرد (Helfer, 2003, p. 47). این دگردیسی فکری، شالوده‌های نظری لازم برای پیدایش چارچوبی عدالت‌محور در مالکیت فکری را فراهم آورد و راه را برای پرورش رویکردی هموار ساخت که در آن، حقوق مالکیت فکری نه به عنوان غایت نهایی، بلکه به مثابه ابزاری برای پیشرفت همگانی و تحقق عدالت اجتماعی تلقی می‌گردد (Mtima and Jamar, 2024, p. 6). در این پارادایم، تأثیر قواعد مالکیت فکری بر مؤلفه‌های بنیادین زندگی انسانی، از سلامت و آموزش تا مشارکت در معنا سازی فرهنگی، مستقیماً در کانون توجه قرار می‌گیرد (Menell, 2016, p. 149).

-
1. Keith Aoki
 2. Margaret Chon
 3. Laurence Helfer
 4. Rosemary Coombe

با این حال، سؤال اساسی این جستار آن است که آیا مؤلفه‌های عدالت اجتماعی در ساختار کنونی نظام حقوق مالکیت فکری نهادینه شده‌اند؟ به عبارت دقیق‌تر، آیا حقوق مالکیت فکری ظرفیت تحقق و ترویج عدالت اجتماعی را دارد یا خود به مانعی ساختاری در این مسیر مبدل گشته است؟ هدف نهایی این کاوش، ارائه رهیافتی نظری برای طراحی الگویی متوازن است که در آن، سودهای اقتصادی-اجتماعی همه گروه‌ها و جوامع، اعم از دارندگان دارایی‌های فکری و عموم جامعه و به‌ویژه جوامع محروم، در طراحی و اجرای نظام‌های مالکیت فکری به‌شکلی عادلانه لحاظ گردد. تنها از این رهگذر است که می‌توان از چیرگی یک‌سویه گفتمان اقتصادی فراتر رفت و به سمت حکمرانی عادلانه بر دانش و آفرینش گام نهاد؛ اصولی که در خدمت ارتقای قابلیت‌های انسانی و تحقق آرمان‌های مبادله فرهنگی و پیشرفت متقابل بشریت قرار گیرند.

در این میان، نوآوری تحقیق حاضر در آن است که با عبور از رویکردهای تقلیل‌گرایانه اقتصادی یا اخلاقی صرف، عدالت اجتماعی را به‌مثابه معیاری درونی برای سنجش مشروعیت و کارآمدی نظام حقوق مالکیت فکری صورت‌بندی می‌کند. برخلاف بخش قابل توجهی از ادبیات موجود که یا به دفاع از انحصار یا نقد کلی آن بسنده کرده‌اند، این نوشته در پی ارائه چارچوبی نظری برای بازتنظیم این نظام بر پایه هم‌افزایی میان عدالت اجتماعی و سود اجتماعی است. مقاله در ادامه، ابتدا مبانی مفهومی عدالت اجتماعی را تبیین می‌کند، سپس دلالت‌های نظریات رالز و نوزیک را برای مالکیت فکری می‌کاود، و نهایتاً با شناسایی چالش‌ها و ظرفیت‌های درونی این نظام، الزامات حکمرانی عدالت‌محور در عرصه مالکیت فکری را ترسیم می‌نماید.

۱. چهارچوب مفهومی و نظری عدالت اجتماعی با تأکید بر حقوق مالکیت فکری

عدالت مفهومی انتزاعی و از سنخ اسم معنی است^۱ و در کنار آزادی، برابری و امنیت جزء چهار ارزش بنیادین جوامع بشری محسوب می‌شود (میرسندسی، ۱۳۹۰، صص. ۱۵-۱۴). در گفتمان فلسفی، عدالت به مثابه‌ی «فضیلتی اخلاقی» و «ملکه‌ای نفسانی» تعریف شده که غایت آن، برقراری توازن و ایجاد فرصت‌های برابر برای کلیه اعضای جامعه است؛ به‌گونه‌ای که زمینه شکوفایی استعدادهای فردی و تعالی اجتماعی فراهم آمده و تمامی افراد، فارغ از هرگونه تبعیض، از مواهب و منابع عمومی بهره‌مند گردند (غلامی، ۱۴۰۰، صص. ۲۹ و ۵۱).

۱. عدالت را به طور عینی نمی‌توان مشاهده کرد، بلکه در ارتباط با یک «رابطه اجتماعی» یا یک «وضعیت اجتماعی» خاص می‌توان بر حسب انتزاع آن و یا دادن ملاک‌هایی درباره آن کشف کرد. خصلت پذیرش عمومی مفهوم عدالت سبب گردیده تا از ویژگی معرفت‌شناسی خاصی برخوردار باشد.

در تحلیلی ساختاریافته، این مفهوم نه تنها دو ساحت «برابری ماهوی» (به عنوان آرمانی متعالی) و «برابری رویه‌ای» (به عنوان ضرورتی حقوقی) را دربرمی‌گیرد، بلکه عرصه‌هایی چون «خودمختاری فردی» و ارزش‌های جمع‌گرایانه‌ای نظیر حق بر پیوندهای اجتماعی، پیگیری منافع گروهی مشروع و مشارکت‌های مدنی را نیز شامل می‌شود (Miller, 1999, p. 67) بر این اساس، عدالت پدیده‌ای است دوسویه که هم‌زمان به دو مقوله فردی و اجتماعی تعلق دارد.

عدالت اجتماعی شرطی متفاوت را مقرر می‌دارد. انتخاب می‌بایست با دستیابی به سطحی مشترک از «رفاه» هدایت شود، یعنی برآوردن نیازهای اساسی افراد، قطع‌نظر از شایستگی شخصی، صرفاً به دلیل انسان بودن و عضویت در یک جامعه معین. این اصل نه مدعی برابری مطلق در منابع مادی است، نه صرفاً یک حداقل معیشتی، و نه در خدمت هدف کارایی. بلکه ناظر بر تمایل به شناسایی حقوق و آزادی‌های دیگران و مشارکت منصفانه در منافع و هزینه‌های همکاری اجتماعی است (Ghosh, 2008, p. 107). مع‌هذا، عدالت اجتماعی منحصر به دسترسی صرف به عرصه‌های گوناگون حیات جمعی نیست، بلکه «مشارکت تام» و «توانایی اثرگذاری» بر سرنوشت و مسیر جامعه‌ی مدنی در تمامی جلوه‌های آن را طلب می‌کند و بر ارکان نخستینی چون برابری، آزادی و ارتقای رفاه عمومی استوار است (Mtima, 2005, p. 572). با اتکا به این مبانی، عدالت اجتماعی پدیده‌ای چندبعدی، پویا و سیال تلقی می‌گردد که دامنه‌ی آن حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، قضایی، زیست‌محیطی و فرهنگی را درمی‌نوردد (Kavinda Amarasinghe, 2020, p. 146).

از منظر توزیعی، عدالت اجتماعی با اصل لاتین «*suum cuique*» (دادن آنچه سزاوار هر فرد است) پیوندی پایدار دارد. این اصل بر «توزیع عادلانه» و نه لزوماً «توزیع برابر» مزایا، امتیازات و منابع در یک جامعه دلالت دارد (Ramalho, 2013, p. 2). بر این بنیان، عدالت اجتماعی دست‌کم مستلزم گنجاندن تمامی آحاد جامعه در منافع اقتصادی، فرصت‌های فرهنگی، دستاوردهای فناورانه و مواهب تمدنی است. افراد جامعه می‌بایست بتوانند به‌طور کامل از ثمرات پیشین و جاری حیات جمعی بهره‌مند گردند. این بهره‌مندی، صرفاً دریافت منفعلانه امکانات موجود نیست، بلکه متضمن «توانایی کنشگری فعالانه» است؛ بدین معنا که هر فرد باید بتواند از میراث گذشته به‌منابه‌ی مواد اولیه و سرمایه‌ای برای آفرینش آثار نو و شکل‌دادن به آینده‌ای بهینه و مطلوب استفاده نماید.

در این مجال، مقصود از «عدالت اجتماعی»، تحقق و عینیت‌یافتن آرمان عدالت در پهنه روابط و ساختارهای جامعه است، اما در کاربست بر مالکیت فکری، این مفهوم به سه مؤلفه قابل سنجش تفکیک می‌شود که بسته به رژیم حقوقی، وزن متفاوتی پیدا می‌کنند:

الف) در رژیم حق اختراع (پتنت): عدالت اجتماعی عمدتاً از مجرای «دسترسی عادلانه به داروهای حیاتی» و «توانمندسازی تولید داخلی» معنا می‌شود. منطق این رژیم (انحصار در برابر افشا) مستقیماً با مسئله توزیع دانش فنی گره خورده است.

ب) در رژیم حق مؤلف (کپی‌رایت): عدالت اجتماعی عمدتاً از مجرای «شمول فرهنگی» و «دسترسی به منابع آموزشی» معنا می‌شود. منطق این رژیم (حمایت از بیان اصلی در برابر استفاده غیرمجاز) با مسئله مشارکت در تولید فرهنگی و آزادی بیان پیوند دارد.

ج) در رژیم علائم تجاری و اسرار تجاری: عدالت اجتماعی عمدتاً از مجرای «انصاف رویه‌ای» (جلوگیری از فریب مصرف‌کننده و احترام به قراردادهای) معنا می‌شود، نه دسترسی یا شمول. بنابراین، نظریه «عدالت اجتماعی در مالکیت فکری» یک مفهوم واحد و یکسان برای همه رژیم‌ها نیست، بلکه مجموعه‌ای از الزامات متمایز است که در هر رژیم به شاخص‌های متفاوتی تعبیر می‌شود.

۲. عدالت اجتماعی در تقابل دو پارادایم لیبرال: دلالت‌های رالز و نوزیک برای مالکیت فکری

در تکوین نظریه‌ای عمومی برای عدالت اجتماعی در نظام حقوق مالکیت فکری، مراجعه به مبانی فلسفی این تأسیس حقوقی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در این میان، دو مکتب فکری متعارض در سنت لیبرال با قرائت‌های توزیعی و حق‌محور از عدالت، بیش از دیگران بر صدر نشست‌اند: نظریه «عدالت به مثابه انصاف»^۱ جان رالز و نظریه «عدالت استحقاقی»^۲ رابرت نوزیک. این بخش، به خوانش ابعاد نظری این دو دیدگاه و سپس تحلیل دلالت‌های متقابل آنها در عرصه حقوق مالکیت فکری می‌پردازد.

۱.۲ تبیین نظریات جان رالز و رابرت نوزیک

رالز، تأثیرگذارترین فیلسوف سیاسی لیبرال قرن بیستم، در پی بنیان‌نهادن جامعه‌ای عادلانه از طریق سامان‌دهی «ساختار اساسی» نهادهای آن است. هسته‌ی مرکزی نظام فکری وی در نظریه «عدالت به مثابه انصاف» تبلور یافته که بر مفاهیمی «وضع نخستین»^۳، «حجاب تجاهل»^۴ و «دکترین محاسن اولیه»^۵ استوار است. در این وادی، عدالت فرآورده‌ی تصمیم‌گیری‌های منصفانه‌ای است که افراد،

1. Theory of Justice as Fairness

2. Theory of Entitlement Justice

3. The Original Position

4. The Veil of Ignorance

5. The Doctrine of Primary Goods

صرف نظر از جایگاه اجتماعی خویش، در پشت پرده بی خبری (حجاب جهل) بر سر اصول کلی می گذارند (Rawls, 1999, pp. 10-15).

اصول عدالت در چارچوب این نظریه در دو اصل بنیادین صورتبندی می شود: اصل اول (تقدم آزادی) که حق برابر هر شخص را بر گسترده ترین نظام آزادی های اساسی، مشروط به سازگاری با آزادی مشابه برای دیگران، تضمین می کند؛ و اصل دوم که مشروعیت نابرابری های اجتماعی و اقتصادی را منوط به دو شرط می سازد: نخست، «اصل برابری منصفانه فرصت ها»^۱ که دستیابی به مناصب و موقعیت ها را برای همگان، فارغ از پیشینه، در شرایطی منصفانه ممکن می داند، و دوم، «اصل تفاوت»^۲ که این نابرابری ها را تنها تا زمانی موجه می شمارد که بیشترین سود را به محروم ترین اعضای جامعه برسانند (محمودی، ۱۳۷۶، صص. ۱۰۷). بر این اساس، عدالت رالزی نگاهی ساختاری و غایت گرا دارد که مشروعیت نهادهای اساسی جامعه را در گرو بهبود مستمر وضعیت کم بهره ترین ها می داند.

در مقابل، رابرت نوزیک، دیگر چهره مطرح در زمینه عدالت و از منتقدان سرسخت نظریه رالز، ضمن مردود دانستن عدالت توزیعی، نظریه خویش را تحت عنوان «عدالت استحقاقی»^۳ تقریر می کند. مطابق این دیدگاه، عدالت بر سه اصل استوار است: عدالت در تملک اولیه (تصرف بی ضرر)، عدالت در انتقال (داوطلبانه) و عدالت در ترمیم (جبران نقض) (Nozick, 1974, pp. 151-152). در نتیجه، مالکیت نه موهبتی برای توزیع، بلکه حقی طبیعی است که از «کار» فرد یا انتقال مشروع ناشی می شود.

پایه های نظری نوزیک را فردگرایی افراطی، آزادی منفی (رهایی از مداخله دولت) و تقدم حق بر خیر تشکیل می دهد. دولت مشروع از دید او، دولتی حداقلی است که صرفاً از حقوق مالکیت و قراردادهای آزاد حراست می کند و هرگونه بازتوزیع ثروت را، هرچند با انگیزه برابری طلبی، نقض این حقوق می داند. در این چارچوب، حق مالکیت خصوصی مطلق و خدشه ناپذیر است.

۲.۲. تسری نظریه ها به عرصه مالکیت فکری

با امان نظر بر بنیادهای تئوریک رالز و نوزیک، چارچوبی منسجم برای تنسيق قواعد مالکیت فکری در بستر عدالت اجتماعی فراهم می آید. بدین ترتیب، ایجاد حقوق مالکیت برای یک پدیده اجتماعی مانند دانش، مستقیماً با مفهوم عدالت اجتماعی ارتباط می یابد؛ زیرا این حقوق نه تنها بر توزیع خود

1. The Principle of Fair Equality of Opportunity
2. The Difference Principle

دانش و حقوق مرتبط با آن، بلکه بر روابط اجتماعی، فرآیندهای ارتباطی و امکان ابراز وجود که دسترسی به دانش فراهم می‌آورد نیز تأثیر می‌گذارد. در این فرآیند اختصاصی‌سازی^۱ و محرومیت^۲ ناشی از آن، در تنشی ذاتی با عدالت اجتماعی واقع است (Ramello, 2005, p. 19).

بدیهی است که نظام مالکیت فکری در دکتترین رالزی نهادی ابزاری در خدمت ساختار اساسی جامعه است. حقوق انحصاری مشروعند اگر اولاً، دسترسی عادلانه به دانش و فرهنگ را به عنوان یک پایه اجتماعی تضمین کنند (اصل برابری فرصت‌ها). ثانیاً، نابرابری‌های موقت ایجادشده (مانند انحصار ناشی از پتنت) بیشترین سود را به محروم‌ترین‌ها برسانند (اصل تفاوت). برای مثال، اگر یک داروی نوآورانه تنها به شرط حمایت انحصاری تولید شود، این انحصار موقت موجه است فقط اگر در نهایت دسترسی کم‌بهره‌ترین‌ها^۳ به دارو را افزایش دهد (Yanisky-Ravid, 2016, p. 16).

از منظر رالزی، اطلاعات در صورتی به کاربرد بهینه اجتماعی دست می‌یابند که به محض پیدایش، عمومیت یافته و همگانی شوند. بنابراین، اصل تفاوت ایجاد می‌کند که هر نابرابری در دسترسی به دانش تنها در صورتی موجه است که بیشترین سود را به محروم‌ترین اعضای جامعه برساند. کاربست این اصل بر نهاد «مدت حمایت از حق اختراع» به این حکم حقوقی مشخص می‌انجامد: هرگونه تمدید مدت حمایت فراتر از ۲۰ سال (مثلاً از طریق ثبت اختراعات مشتق یا فرمولاسیون‌های ثانویه) تنها در صورتی قابل توجیه است که اثبات شود این تمدید منفعت محسوسی برای اقشار کم‌بهره دارد (برای نمونه، کاهش قیمت دارو از طریق تولید ژنریک تحت مجوز اجباری پس از اتمام مدت اصلی). در غیر این صورت، تمدید مدت، نقض اصل تفاوت محسوب می‌شود (Chon, 2007, p. 805).

در چارچوب نظریه رالز، حقوق مالکیت فکری از جایگاه ابزاری و ثانویه، نه موقعیتی حمایت‌شده و تخطی‌ناپذیر، برخوردارند. هدف از طراحی نهادهای اجتماعی (از جمله نظام مالکیت فکری) باید تحقق دو اصل عدالت، به ویژه اصل تفاوت باشد؛ بدین معنا که نهادها باید به گونه‌ای سامان یابند که بیشترین نفع را برای کم‌بهره‌ترین افراد جامعه فراهم آورند (Ramello, 2008, p. 86).

1. Privatization

2. Exclusion

۳. بدیهی است که مفهوم «کم‌بهره‌ترین» بسته به نوع کالای فکری و بافت اقتصادی-اجتماعی متفاوت تعریف می‌شود: در حوزه اختراعات دارویی «کم‌بهره‌ترین» به بیمارانی اطلاق می‌شود که به داروی حیاتی نیاز دارند اما توانایی پرداخت قیمت بازار را ندارند. در حوزه کپی‌رایت «کم‌بهره‌ترین» به دانش‌آموزان و دانشجویان مناطق محروم اطلاق می‌شود که به منابع آموزشی پایه دسترسی ندارند. در حوزه دانش بومی، «کم‌بهره‌ترین» به جوامع بومی اطلاق می‌شود که دانش سنتی آنها بدون تقسیم منافع توسط بازیگران خارجی تصاحب شده است.

بدین ترتیب، دولت نه تنها مجاز است که محدودیت‌هایی (مانند مدت حمایت یا مجوز اجباری) بر این حقوق اعمال کند، بلکه موظف است دسترسی عمومی به دانش و فرهنگ را به‌عنوان یک حق بنیادین تضمین نماید و منافع حاصل از نوآوری را به شیوه‌ای عادلانه‌تر توزیع کند. به‌علاوه، ویژگی محدودیت زمانی حقوق مالکیت فکری، با این تفسیر سازگار است، زیرا نابرابری ایجادشده را مقطعی می‌داند. با این حال، دلالت مهم رالزی برای این حوزه آن است که هرگونه تمدید مدت حمایت انحصاری باید با احتیاط و تنها در شرایطی صورت پذیرد که منفعت محسوسی برای اقشار محروم جامعه به همراه داشته باشد. در غیر این صورت، افزایش دامنه و مدت این انحصار، با اصل تفاوت در تعارض قرار می‌گیرد، چرا که مانعی فزاینده در برابر دسترسی عموم به دانش ایجاد می‌کند (دراهِوس، ۱۳۹۱، صص. ۴۰۵-۴۰۶). بنا به این تحلیل از تئوری رالز، محدودیت‌هایی چون مدت معقول حمایت، استفاده منصفانه و مجوزهای اجباری برای تنظیم بازار دانش در جهت منافع عمومی قابل توجیه است. در این راستا، حقوق مالکیت فکری فی‌نفسه مقدس نیستند، بلکه ابزارهایی برای به حداکثر رساندن دسترسی و توزیع عادلانه کالاهای فکری هستند.

در مقابل، از زاویه دید نوزیک، حقوق مالکیت فکری در گام نخست باید بر اساس عدالت در تملک اولیه توجیه شوند. به این ترتیب که پدیدآورنده، با خلق اثر فکری نوین، مشروط به رعایت تئوری کار لاک مبنی بر عدم تضییع حقوق دیگران، مالک آن اثر می‌شود. این حقوق سپس از طریق انتقال‌های داوطلبانه در بازار آزاد (نظیر فروش یا اعطای مجوز) قابل جابجایی هستند. نقش دولت صرفاً حمایت از این فرایندها در برابر تقلب و نقض قرارداد است و هرگونه مداخله تنظیمی از سوی آن (نظیر مجوز اجباری یا تعیین قیمت) ناروا تلقی می‌شود. نقض این حقوق نیز مستلزم جبران کامل خسارت است. در این چارچوب، توجیه محدودیت‌های زمانی (مانند انقضای حق) یا استثنائاتی چون «استفاده منصفانه» دشوار می‌نماید، زیرا این امور نوعی تحدید دائمی حق مالکیت خصوصی محسوب شده و تنها با توسل به اهدافی فراتر از خود حق (مانند منفعت عمومی) قابل دفاع هستند. نوزیک چنین مداخلات بازتوزیعی را نادرست می‌شمارد. بنابراین، تطبیق دیدگاه او بر حوزه مالکیت فکری مستلزم حمایت مطلق و نامحدود از حقوق پدیدآورنده است و قواعدی مانند استثنائات کپی‌رایت را نقض آزادی فردی می‌داند.

در پایان لازم به ذکر است که تقابل این دو رویکرد در مباحثی مانند حق ثبت داروها، محدودیت‌های کپی‌رایت و نظام‌های دارای دسترسی آزاد بازتاب یافته است. در حالی که رویکرد نوزیکی بر حداکثرسازی حقوق انحصاری و حداقلی‌سازی نقش دولت تأکید دارد، رویکرد رالزی

خواستار تعدیل این حقوق در راستای منافع عمومی و عدالت توزیعی است (Chander & Sunder, 2009, p. 575). کاریست هر یک از این نظریه‌ها با چالش‌های عملی مهمی مواجه است؛ از جمله تعیین حد کفایت در تملک منابع فکری بر اساس شرط لاک، ایجاد توازن بین انگیزه نوآوری و دسترسی همگانی، و تعریف معیارهای دقیق برای شناسایی «کم‌بهره‌ترین‌ها» در حوزه مالکیت فکری (دراوس، ۱۳۹۱، ص. ۴۰۷).

۳. تلاش برای ترسیم نظریه عمومی «عدالت اجتماعی در مالکیت فکری»

از منظر عدالت اجتماعی، حقوق مالکیت فکری را باید پدیده‌ای اجتماعی و پویا انگاشت که در تقابلی دیالکتیکی، هم بر نیروهای اجتماعی اثر می‌گذارد و هم از آنها متأثر می‌گردد (علیزاده، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۹). عدالت در این عرصه، معطوف به توزیع متناسب امکانات و فرصت‌های ناشی از این نظام است؛ توزیعی که هم در جهت کاهش شکاف‌های اجتماعی (جهت‌گیری مثبت) و هم در راستای ایجاد انگیزه‌های ضروری برای هدایت استعدادها به کانال‌های مورد نیاز جامعه (جهت‌گیری منفی) عمل می‌کند (عریضی و گل‌پرور، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۸). نظریه عمومی عدالت اجتماعی در این حوزه، در پی ترسیم جامعه‌ای مطلوب و غنی‌تر از تصویر صرفاً فایده‌گرایانه از رفاه است؛ جامعه‌ای که در آن تک تک اعضا در قبال شکل‌دهی به محیط اجتماعی و اقتصادی مسئولیت‌پذیر هستند.

۱.۳. تعمیم مؤلفه‌های حاکم بر عدالت اجتماعی به نظام مالکیت فکری

از منظر دکتترین حقوقی معاصر، پایبندی به عدالت اجتماعی نه امری حاشیه‌ای یا بیرونی، بلکه تعهدی ذاتی و شرطی بنیادین برای مشروعیت و کارآمدی نظام مالکیت فکری تلقی می‌شود (Mtima and Jamar, 2024, p. 2). بر این اساس، نظریه عمومی عدالت اجتماعی در این حوزه، در پی ارائه تصویری جامع‌تر و غنی‌تر از تلقی تقلیل‌یافته «رفاه اجتماعی» در گفتمان صرفاً فایده‌گرایانه است. در چنین پارادایمی، نظام مالکیت فکری نه صرفاً مجموعه‌ای از حقوق انحصاری، بلکه نهادی برنامه‌ریز در سامان‌دهی مناسبات اقتصادی و اجتماعی تلقی می‌گردد (Fisher, 2001, p. 169)؛ نهادی که مسئولیت‌پذیری جمعی در شکل‌دهی به محیط تولید، توزیع و بهره‌برداری از دانش را تقویت می‌کند (خدمتگزار، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۶). هدف این نگرش، شناسایی مصالح و نیازهای جمعی و تنظیم دامنه حقوق مالکیت فکری بر مبنای آنهاست. برخلاف رویکرد «کالایی‌سازی»^۱ صرف که نسبت به پیامدهای توزیعی و عدالت‌خواهانه

بی طرف یا منفعل باقی می ماند، نظریه «عدالت اجتماعی در مالکیت فکری»^۱ در پی ایجاد توازنی آگاهانه میان توجیهات اقتصادی و تعهدات اجتماعی این نظام است. این نظریه نه مدافع انحلال حمایت های مالکیت فکری است و نه ملاحظات کارایی را نادیده می گیرد؛ بلکه هدف آن، گسترش شمولیت منافع این نظام و تضمین دسترسی گروه های محروم به کالاهای فکری ضروری است. هرچند صورت بندی صریح این رویکرد در ادبیات حقوقی پدیده ای نسبتاً متأخر به شمار می آید، ریشه های آن را می توان در واکنش های اصلاحی به پیامدهای نابرابر و افراط های مدل انگیزشی صرف جست و جو کرد^۲ (Mtima and Jamar, 2024, p. 7).

پرسش محوری در این چارچوب آن است که اهداف ذاتی نظام مالکیت فکری چگونه با الزامات اولیه عدالت اجتماعی هم پوشانی می یابند و به بیان دیگر، عدالت اجتماعی چگونه می تواند خود به محرکی برای تحقق غایات این نظام بدل شود. پاسخ به این پرسش مستلزم شناسایی اصولی است که هم زمان کارکرد اقتصادی و مشروعیت اجتماعی نظام را تضمین می کنند. از این منظر، نوآوری و خلاقیت سودمند، به مثابه فرآیندهایی متکی بر سرمایه گذاری جمعی جامعه، نیازمند ساختاری هستند که به طور صریح سه مؤلفه کلیدی عدالت اجتماعی را تضمین نماید: «دسترسی عادلانه»^۳، «شمول»^۴، و «توانمندسازی»^۵. این ارکان، معیارهایی عینی برای ارزیابی، اصلاح و بازتنظیم قوانین، سیاست ها و سازوکارهای اجرایی موجود فراهم می آورند.^۶

1. Social Justice in Intellectual Property

۲. حقوق مالکیت فکری به مثابه برساختی انسانی، پاسخی حقوقی-اقتصادی به مسئله بنیادین «اقتصاد اطلاعات» محسوب می شود؛ چرا که در غیاب حمایت های موثر، قابلیت تکثیر نامحدود اطلاعات، انگیزه های اقتصادی برای خلق و انتشار آن را به شدت تضعیف می نماید. بر پایه این منطق، طیفی از اندیشمندان که با عنوان «اصولی گرایان مالکیت فکری» (Intellectual Property Originalists) قابل شناسایی هستند، با استناد به توجیه اقتصادی و عموماً حاکم بر روح قوانین مرتبط با مالکیت فکری در خصوص «ترویج پیشرفت علم و هنرهای سودمند»، قائل به آنند که هدف انحصاری و ثابت این نظام حقوقی، صرفاً «انگیزه بخشی برای تولید اطلاعات» است. بر همین مبنا، این گروه با هرگونه دعوت به گنجاندن طیف وسیع تری از ارزش های تشکیل دهنده عدالت اجتماعی در قانون این حوزه مقاومت می کنند (Chander & Sunder, 2009: 574). گفتنی است چنین تدبیر تک بعدی و محدود، نه تنها با واقعیت های عملی و نظری این عرصه ناسازگار است، بلکه از درک ضرورت اتخاذ رویکردی گسترده تر نسبت به ارزش های حاکم بر مالکیت فکری بازمی ماند.

3. Equitable Access

4. Inclusion

5. Empowerment

۶. مؤلفه های سه گانه عدالت اجتماعی برای پدید آورندگان آثار در قانون مصوب ۱۳۴۸ قابل واکاوی حقوقی است: دسترسی عادلانه از طریق استثنائات و تحدیدهای مندرج در مواد ۷ (نقل به مقاصد علمی و آموزشی با ذکر مبدأ)، ۸ (نسخه برداری کتابخانه های عمومی غیرانتفاعی) و ۱۱ (نسخه برداری شخصی غیرانتفاعی) تأمین می گردد تا تعادلی میان حق انحصاری پدید آورنده و نیاز جامعه به دانایی و فرهنگ برقرار شود. توانمندسازی هنرمندان در این قانون عمدتاً از طریق اعمال حق انحصاری نشر، پخش، عرضه و اجرای اثر (ماده ۳) و نیز به رسمیت شناختن حقوق معنوی نامحدود و غیرقابل انتقال (ماده ۴) محقق می شود که زمینه ساز استقلال اقتصادی و حفظ تمامیت معناری هنرمند در برابر بهره برداران است. اما شمول (احترام به کرامت و مشارکت) در این قانون با خلأهایی روبه روست؛ زیرا ماده ۱۳ حق مادی آثار سفارشی

نظامی که بر مبنای این مؤلفه‌ها طراحی شود، دسترسی عادلانه به اهرم‌های حقوقی و نهادی مالکیت فکری را برای همگان، قطع نظر از تمایزات طبقاتی، جغرافیایی یا هویتی، امکان‌پذیر می‌سازد. چنین دسترسی‌ای، با فعال‌سازی طیف متنوعی از استعدادها و دیدگاه‌ها، فرآیند خلق، انتشار و بهره‌برداری از آثار فکری را غنا می‌بخشد و شمول فعالانه گروه‌های به حاشیه رانده شده و جوامع در حال توسعه را تقویت می‌کند. این سازوکار، افزون بر حفظ انگیزه‌های مادی و معنوی مشارکت، از طریق ارتقای استانداردهای بهداشت، آموزش و توانمندسازی اقتصادی-اجتماعی، مقبولیت و مشروعیت جهانی نظام مالکیت فکری را افزایش می‌دهد (Mtima and Jamar, 2024, p. 3).

در سطح کارکردی، عدالت اجتماعی در نظام مالکیت فکری به تجویز دو اصل بنیادین می‌انجامد: نخست، تضمین دسترسی عادلانه همگان به ثمرات دانش و ابداعات پیشین؛ و دوم، فراهم آوردن فرصت‌هایی متوازن و مسئولیت‌پذیر برای مشارکت در آفرینش و بهره‌مندی از نوآوری‌های آتی. وابستگی عملکردی ژرف میان عدالت اجتماعی و سود اجتماعی که مشروعیت نهایی نظام مالکیت فکری بر آن استوار است، نشان می‌دهد که نابرابری‌های ساختاری و کاستی‌های عدالتی، نه تنها پیامدهای اخلاقی نامطلوب دارند، بلکه به طور مستقیم کارایی بلندمدت این نظام را نیز تضعیف می‌کنند. از همین رو، عدالت اجتماعی به چارچوبی تحلیلی جذاب و حتی برتر برای ارزیابی مشروعیت رژیم‌های معاصر مالکیت فکری بدل می‌شود؛ چارچوبی که امکان هم‌سازی منطقی منافع رقابتی و مکمل را فراهم می‌آورد (Ayranci, 2021, p. 28).

این منطق در قلمرو حق اختراع با وضوحی خاص تجلی می‌یابد. اعطای امتیاز انحصاری، صرفاً پاداش ابداع یک محصول مفید نیست، بلکه به طور ذاتی به الزام افشای کامل اختراع گره خورده است تا جامعه نه تنها از محصول نهایی، بلکه از دانش فنی و مسیرهای فناورانه نهفته در آن نیز بهره‌مند شود. این تعهد، نقشی اساسی در غنابخشی به سرمایه علمی جمعی ایفا می‌کند و با فراهم آوردن بستر خلق‌های متعاقب و راه‌حل‌های بدیل، چرخه پیشرفت دانش را تسریع می‌نماید. در حوزه داروهای حیاتی، این پیوند میان شمول و توانمندسازی اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ چراکه اگر نظام حق اختراع به انباشت ثروت برای صاحبان امتیاز و محرومیت اقشار وسیع از دسترسی به درمان بینجامد، غایت نهایی پیشبرد رفاه عمومی که در بسیاری از نظام‌های حقوقی بدان تصریح

را تاسی سال به سفارش‌دهنده واگذار می‌کند بدون آنکه تضمین مؤثری برای انتساب اثر به هنرمند یا مشارکت وی در تصمیم‌گیری‌های بعدی پیش‌بینی شود، و ماده ۱۶ حقوق پدیدآورنده را در آثار سینمایی یا متعلق به شخص حقوقی تاسی سال از تاریخ نشر محدود می‌کند، که می‌تواند به تضعیف جایگاه هنرمند به‌ویژه در نظام‌های تولید جمعی بیانجامد. بنابراین، قانون مذکور اگرچه در توانمندسازی مالکانه و دسترسی عمومی پیشرفت‌هایی داشته، اما در مؤلفه شمول و مشارکت عادلانه هنرمندان نیازمند بازنگری ساختاری است.

شده مخدوش خواهد شد. استمرار چنین وضعیتی، خطر فرسایش مشروعیت اجتماعی نظام و کاهش اعتماد عمومی را در پی دارد و می‌تواند در نهایت به محدودیت‌های شتاب‌زده‌ای منجر شود که خود مانعی در برابر نوآوری پایدار است.

به هر روی، ارزیابی آگاهانه پیوند میان عدالت اجتماعی و سود اجتماعی در این حوزه، مبنایی مستحکم برای حل و فصل منصفانه اختلافات، طراحی سیاست‌های اجتماعی عادلانه و توسعه مدل‌های تجاری نوآورانه فراهم می‌سازد. در نهایت، تمرکز بر پیوند ساختاری میان عدالت اجتماعی و سود اجتماعی، نهادهای سیاست‌گذار و قضایی را قادر می‌سازد تا سازوکارهایی هم‌افزا برای تحقق هم‌زمان این دو ارزش طراحی کنند؛ سازوکارهایی که مشارکت گسترده‌تر و توانمندسازی ذی‌نفعان متنوع را در فرآیندهای خلق و بهره‌برداری از دارایی‌های فکری تشویق می‌نمایند. چنین مشارکتی نه تنها به ارتقای توسعه اقتصادی-اجتماعی نوآوران نوظهور می‌انجامد، بلکه منافع جمعی کل جامعه را نیز تقویت می‌کند. از این منظر، نظریه وابستگی متقابل عدالت اجتماعی و سود اجتماعی، در مقایسه با رویکردهای یک‌سویه حداکثرسازی انحصار، چارچوبی منعطف‌تر، دموکراتیک‌تر و سازگارتر با ویژگی‌های غیرمتمرکز و مشارکت‌محور فناوری‌های دیجیتال معاصر ارائه می‌دهد و مسیر بازتنظیم کارآمد و عادلانه نظام مالکیت فکری را در عصر حاضر ترسیم می‌نماید.^۱

۲.۳. ضرورت توجه به رویکرد عدالت اجتماعی در نظام حقوق مالکیت فکری

با عنایت به ماهیت چندبعدی و جامع عدالت اجتماعی، لزوم شناسایی و انعکاس مؤلفه‌های توزیعی آن در ساختار حقوق مالکیت فکری آشکار می‌شود. تحقق سودمندی اجتماعی این نهاد حقوقی، منوط به تضمین حداقلی از عدالت در عرصه داخلی آن است (Jamar & Mtima, 2011, p. 108). به دیگر سخن، عدالت اجتماعی در این حوزه مستلزم فراهم‌آوری امکان مشارکت همگانی در منافع

۱. گفتنی است که سود اجتماعی در چارچوب ارائه‌شده در این زمینه، مفهومی صرفاً اقتصادی (مانند شاخص‌های کارایی پارتو یا نرخ بازده داخلی سرمایه‌گذاری در نوآوری) نیست، بلکه ترکیبی پیچیده از مؤلفه‌های کمی و کیفی را دربر می‌گیرد: (الف) شاخص‌های سنتی رفاه اقتصادی (مانند افزایش تولید ناخالص داخلی، کاهش قیمت تمام‌شده کالاهای فکری برای مصرف‌کننده، و رشد بهره‌وری)؛ (ب) مؤلفه‌های سلامت فرهنگی (مانند تنوع آثار تولیدشده، دسترسی گروه‌های اقلیت به ابزارهای تولید فرهنگی، و کاهش تمرکز مالکیت فرهنگی)؛ (ج) مشارکت دموکراتیک (شامل امکان شهروندان برای بازتولید، نقد و توزیع آثار فرهنگی بدون مجوزهای پیشین)؛ و (د) توزیع عادلانه قدرت (یعنی جلوگیری از انباشت انحصاری ابزارهای تولید دانش و فرهنگ در دست شمار محدودی از بنگاه‌های بزرگ). در نسبت با اصل تفاوت‌رایی، سود اجتماعی باید به گونه‌ای سنجیده شود که نه صرفاً مجموع مطلوبیت خالص، بلکه نحوه توزیع را ملاک سنجش قرار دهد (محمدی، ۱۴۰۴، ص ۱۱۵). بنابراین، سیاستی که سود اجتماعی کلان ایجاد کند اما منافع آن عمدتاً نصیب گروه‌های پردرآمد و پرنفوذ شود، از منظر این مقاله با معیارهای عدالت اجتماعی سازگار نیست. برای مثال، در حوزه حق اختراع دارویی، سود اجتماعی نه در ارزش بازاری دارو، بلکه در میزان دسترسی اقشار کم‌درآمد به آن دارو، کاهش هزینه‌های درمان و مرگ‌ومیر در مناطق محروم سنجیده می‌شود.

مترتب بر پیشرفت‌های فرهنگی، اقتصادی و فناورانه، و نیز تضمین دسترسی به میراث دانش و فرهنگ پیشین به‌عنوان بستری ضروری برای آفرینش‌های جدید است.

مع‌ذلک، تمرکز انحصاری بر منطق انگیزشی، پرسش‌های بنیادینی را بی‌پاسخ می‌گذارد. آیا نظام حقوقی می‌تواند نسبت به «نوع» و «جهت» نوآوری ترغیب‌شده بی‌تفاوت باشد؟ ناتوانی نظام موجود در ایجاد انگیزه کافی برای تحقیق و تولید داروهای مرتبط با بیماری‌های مناطق فقیرنشین، گویای کاستی این نگرش تک‌بعدی است. دولت‌ها عموماً مشتاقند اختراعاتی را که از فایده اجتماعی بالاتری برخوردارند، تشویق نمایند. همان‌گونه که دیوان عالی ایالات متحده در پرونده «مترو گلدوین مایر در برابر گروکستر»^۱ متذکر شد، قواعد حمایتی ممکن است نوعی خاص از نوآوری (مانند نوآوری هنری) را تقویت، در حالی که به صورت ناخواسته نوع دیگری (مانند نوآوری فناورانه) را محدود سازد.

این رویکرد، در عمل می‌تواند به طرح ادعاهای مالکیتی گسترده و نامحدود بینجامد. از منظر اصولی‌گرایان صرف، تحدید این ادعاها تنها در دو حالت موجه است: زمانی که اعطای حقوق اضافی برای ترغیب خلاقیت ضروری نباشد، یا هنگامی که گسترش حقوق، خلاقیت بالقوه دیگران را مختل نماید. این چارچوب محدود، ناتوان از تبیین ضرورت تحدید معقول حقوق مالکیت فکری بر اساس طیف گسترده‌ای از ارزش‌های انسانی و اجتماعی فراتر از محاسبات صرفاً اقتصادی است.

نمی‌توان با استناد به ماهیت ابزاری اولیه یک نهاد، پیامدهای آن بر سایر ارزش‌های اجتماعی را نادیده گرفت. قیاس روشنگرانه این است که ارتش عموماً با هدف دفاع ملی ایجاد می‌شود، اما این ماهیت ابزاری، مانع از به‌کارگیری آن در مدیریت بلایای طبیعی یا تبعیتش از محدودیت‌های اخلاقی بنیادین (مانند منع شکنجه) نمی‌شود. به‌طور مشابه، حقوق مالکیت فکری نیز، علی‌رغم توجیه ابزاری اولیه‌اش، باید در ترسیم حدود و ثغور خود، سایر ارزش‌های مهم از جمله عدالت توزیعی را مدنظر قرار دهد.

افزون بر این، مخالفان ادغام عدالت اجتماعی در مالکیت فکری، اغلب نظام مالیاتی را عرصه برتر برای تحقق اهداف بازتوزیعی می‌دانند. ادعای جایگزینی کامل عدالت‌خواهی در مالکیت فکری با نظام مالیاتی نیز غیرواقع‌بینانه است. چه توجیه عقلایی‌ای وجود دارد که ابتدا با طراحی نظامی که نسبت به برابری بی‌تفاوت است، محرومیتی ساختاری ایجاد کنیم و سپس به امید جبران آن از طریق ابزاری دیگر باشیم؟ (Chander, 2003, p. 715). پذیرش این دیدگاه مستلزم آن است که آثار

1. MGM Studios, Inc. v. Grokster, Ltd. | 545 U.S. 913 (2005)

توزیعی ناعادلانه‌ای را که مستقیماً ناشی از طراحی خود نظام مالکیت فکری است، صرفاً از طریق مکانیسم‌های مالیاتی و با هزینه‌ای دوجندان قابل اصلاح بدانیم.

مشکل هنگامی مضاعف می‌شود که الگوهای حقوقی با سبک غربی، به عنوان قالبی جهان‌شمول بر کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌گردد. تمرکز صرف بر انگیزش نوآوری، ناتوان از درک تفاوت‌های بنیادین در ظرفیت‌های نوآوری، جذب فناوری و تجاری‌سازی در بافت‌های اقتصادی-اجتماعی متفاوت است. در نتیجه، گسترش جهانی قواعد حمایتی فشرده، بدون همراهی با تعهدی مؤثر به توسعه بین‌المللی، می‌تواند به خروج خالص منابع از کشورهای کمتر توسعه‌یافته (جنوب) به سوی کشورهای صنعتی (شمال) و تشدید نابرابری ساختاری بینجامد (Chander & Sunder, 2009, p. 577).

تقلیل هدف مالکیت فکری به انگیزش صرف، مبانی مفهومی دکترین‌های حیاتی و انعطاف‌پذیر مانند «استفاده منصفانه» را تضعیف می‌کند. ریشه‌های این دکترین در ارزش‌هایی چون آزادی بیان، پیشرفت دانش و مشارکت فرهنگی است. تلاش برای تقلیل جایگاه آن به پاسخی صرفاً اقتصادی به «شکست بازار»، آن را در برابر پیشرفت‌های فناورانه‌ای که هزینه‌های مبادله و نظارت را به طور چشمگیری کاهش می‌دهند، آسیب‌پذیر می‌کند (Gordon, 1982, pp. 1627-1630). در مقابل، درکی گسترده‌تر و غنی‌تر از ارزش‌های زیربنایی می‌تواند مبنایی مستحکم‌تر و بادوام‌تر برای تداوم و توسعه این دکترین‌ها فراهم آورد. برخی از نمونه‌های عینی در سطح اسناد بین‌المللی که می‌توانند الگوی اصلاحی قرار گیرند، عبارتند از ماده ۳۱ موافقتنامه تریپس (موضوع مجوزهای اجباری)، بند «ک» از ماده ۳۰ اعلامیه دوحه در مورد موافقتنامه تریپس و سلامت عمومی (که کشورهای عضو را در صدور مجوز اجباری برای داروهای ضروری مساعدت می‌کند)، و نیز نظام‌های دسترسی آزاد در نشر علمی که مبتنی بر حکمرانی اشتراکی و حذف موانع انحصاری است.

در نظام حقوقی ایران، علی‌رغم ظرفیت‌های محدود قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان (۱۳۴۸) در خصوص استفاده‌های شخصی و آموزشی (ماده ۷) و قانون حمایت از مالکیت صنعتی (۱۴۰۳) در زمینه مجوز اجباری (مواد ۳۹ تا ۵۳)، تحقق عدالت اجتماعی در عرصه مالکیت فکری نه صرفاً معطوف به گسترش استثنائات و محدودیت‌های قانونی، بلکه نیازمند طراحی نظام‌های جایگزین همچون الگوهای حکمرانی اشتراکی مبتنی بر دسترسی آزاد و پروانه‌های عمومی (مانند پروانه‌های خلاقانه) است؛ با این حال، اصلاح قواعد بدون تقویت سازوکارهای اجرایی و ظرفیت‌های نهادی نظارت بر بازار دانش ناکارآمد خواهد بود. از این رو، پیشنهادات عملی در چهار سطح قابل

دسته‌بندی است: بازتعریف دامنه «استفاده منصفانه» با الهام از دکترین‌های تطبیقی، تسهیل صدور مجوزهای اجباری در حوزه اختراعات دارویی، ایجاد مشوق‌های مالیاتی برای عرضه آثار با قیمت‌های ترجیحی به گروه‌های کم‌بهره، و بهره‌گیری از مدل‌های حکمرانی اشتراکی در حوزه دانش و فرهنگ.

با همه این‌ها، پذیرش دیدگاهی کل‌نگر که عدالت اجتماعی را به‌عنوان یکی از ارکان اساسی و هم‌تراز با هدف انگیزشی در پارادایم حقوق مالکیت فکری به رسمیت می‌شناسد، نه تنها با واقعیت‌های عملی و پیچیده این عرصه هم‌خوانی دارد، بلکه برای تضمین مشروعیت پایدار، کارآمدی عملی و انصاف ذاتی این نظام در جهان به‌شدت به هم‌پیوسته و نابرابر کنونی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و فوری به‌شمار می‌آید. این گذار پارادایمی، شرط لازم برای تبدیل شدن مالکیت فکری از ابزاری صرفاً اقتصادی به نهادی مسئول در قبال پیشرفت جمعی خواهد بود.

۴. چالش‌های ساختاری حقوق مالکیت فکری در پرتو عدالت اجتماعی

با پذیرش ماهیت پیچیده و توأم با تنش رابطه میان مالکیت فکری و عدالت اجتماعی، و با در نظر گرفتن تأثیرات این نظام بر کلیت ساختارهای اجتماعی، می‌توان چالش‌های پیش‌روی آن را در پیوندی درهم‌تنیده از سطوح کلان ساختاری و خرد کارکردی تحلیل کرد. در سطح کلان، نخستین حوزه چالش به فقر و نابرابری اقتصادی مربوط می‌شود. نظام مالکیت فکری در عصر دیجیتال، از یک‌سو با تشویق نوآوری، رشد اقتصادی و گسترش دسترسی به فناوری‌های نوین، در کاهش فقر مطلق نقش ایفا کرده است؛ اما از سوی دیگر، با ایجاد انحصار بر منابع اطلاعاتی، تشدید شکاف دیجیتالی و تمرکز درآمد در دست شمار محدودی از بازیگران فناوری، نابرابری‌های توزیعی را تعمیق بخشیده است. بدین ترتیب، این نظام علاوه بر «مسئله درآمد»، با «مسئله توزیع» نیز مواجه است؛ مسئله‌ای که بازاندیشی در مبانی آن بر محور عدالت اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. هرچند محدودیت مدت در حقوق مالکیت فکری، نظیر انقضای حق مؤلف یا اختراع در نهایت دانش را به حوزه «قلمرو عمومی»^۱ بازمی‌گردانند، این مکانیسم به‌تنهایی برای اصلاح نابرابری‌های ساختاری عمیق در اقتصاد اطلاعاتی کفایت نمی‌کند.

دومین عرصه چالش کلان، به نابرابری‌های جنسیتی و نژادی بازمی‌گردد. تمرکز ثروت و قدرت اقتصادی ناشی از مالکیت فکری، اغلب در اختیار گروه‌هایی قرار دارد که بازتاب‌دهنده سوگیری‌های تاریخی مبتنی بر جنسیت، نژاد و طبقه اجتماعی هستند. سلطه سرمایه‌گذاران خطرپذیر، شرکت‌های

بزرگ فناوری و صنایع فرهنگی مسلط، همراه با کم‌نمایی زنان و اقلیت‌ها در حوزه‌های علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات و در سطوح تصمیم‌گیری، نه تنها به نابرابری در فرصت‌ها دامن می‌زند، بلکه تنوع دیدگاه‌ها در فرآیند نوآوری و تولید فرهنگی را نیز محدود کرده و در نهایت به تضعیف دموکراسی فرهنگی می‌انجامد.

سومین سطح چالش کلان، به عدالت جهانی و ساختار نامنصفانه نظام بین‌المللی مالکیت فکری مربوط است. وانگهی، مالکیت فکری میدان نبرد منافع نابرابر است. تحمیل استانداردهای حمایتی فشرده بر کشورهای در حال توسعه، بدون توجه به ظرفیت‌های نهادی، نیازهای توسعه‌ای و دسترسی به کالاهای اساسی و من جمله دارو می‌تواند به خروج خالص منابع، تداوم وابستگی و نقض حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بینجامد. هرچند تقویت نظام مالکیت فکری و آزادسازی تجاری، از سوی برخی بازیگران به‌عنوان پیش‌شرط سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه صنایع بومی معرفی می‌شود، تعامل این نظام با نابرابری‌های جهانی همچنان آکنده از پارادوکس‌ها و تنش‌های ذاتی است؛ تنش میان وعده نوآوری برای بهبود شرایط زیست شهروندان و آثار محدودکننده منافع شرکتی و ملاحظات ژئوپلیتیک (Ayranci, 2021, p. 37).

این چالش‌های کلان، در سطح خرد و اجرایی، به مسئله تعیین حدود دقیق حقوق انحصاری و طراحی تعادل‌های ظریف میان انگیزه‌های فردی و منافع عمومی ترجمه می‌شوند. این تعادل، به‌طور ساختاری از طریق «محدودیت‌ها و استثنائات»^۱ اعمال می‌گردد. چنین محدودیت‌هایی صرفاً پاسخ‌هایی اقتصادی به هزینه‌های مبادله یا مشکل کم‌استفاده‌شدن اطلاعات نیستند، بلکه تجلی ملاحظات سیاست عمومی و حقوق بنیادین، چون آزادی بیان و دسترسی به دانش به‌شمار می‌روند. در سطح اعطای حق، عدالت عمدتاً بر شایستگی و استحقاق خالق متمرکز است؛ حال آنکه در سطح محدودیت‌ها، عدالت به‌مثابه توجه به نیازها و موقعیت سایر اعضای جامعه تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، نظام مالکیت فکری برای نیل هم‌زمان به اهداف کارایی و عدالت، به‌طور ذاتی به این تعادل دووجهی وابسته است. در عصر دیجیتال، این تعادل بیش از پیش به چالش کشیده می‌شود؛ چراکه فناوری‌های نوین از یک‌سو ابزارهای کنترل انحصاری را تقویت می‌کنند و از سوی دیگر، امکان کپی، اشاعه و دسترسی گسترده را برای کاربران فراهم می‌سازند.

مع الوصف، با وجود آنکه مقصود اصلی نظام مالکیت فکری «تحقق گسترده‌ترین توزیع منافع آثار خلاقانه در راستای خیر عمومی» تعریف شده است، تجربه عملی نشان می‌دهد که این نظام

بارها در مسیر بهره‌کشی انحصاری و تثبیت نابرابری‌های ساختاری به کار گرفته شده است. نمونه‌هایی چون تصاحب دانش جوامع بومی، ثبت نوآوری‌های برخاسته از تجارب تاریخی آنان به نام دیگران، یا استثمار سیستماتیک هنرمندان آفریقایی-آمریکایی، گواه آن است که مالکیت فکری نه تنها در تحقق عدالت توزیعی ناکام مانده، بلکه در مواردی شکاف‌های اجتماعی را نیز تعمیق کرده است (Mtima, 2005, pp. 1-4).

با این همه، از نگاه نگارنده چنین وضعیتی اجتناب‌ناپذیر نیست. راه برون‌رفت، بازتعریف و بازسامانی نظام مالکیت فکری بر محور عدالت اجتماعی و تفسیر آن در پرتو مقصود بنیادین این نظام، یعنی پیشرفت علوم و هنرهای سودمند مشروط به تأمین منفعت عمومی است. تجارب تاریخی نشان می‌دهد که از طریق تنظیم‌گری آگاهانه و سیاست‌گذاری مدبرانه، می‌توان توازنی پایدار میان انگیزه‌های فردی پدیدآورندگان و مصالح جمعی برقرار ساخت. از این رو، گذار به نظامی عادلانه‌تر مستلزم شکل‌گیری گفتمانی میان‌رشته‌ای است که عدالت اجتماعی را نه مفهومی حاشیه‌ای، بلکه قلب تپنده فلسفه حقوق مالکیت فکری پندارد. در این باره در گفتار بعدی بیشتر تأکید خواهیم کرد. مع‌هذا، این رویکرد در ادبیات حقوق مالکیت فکری ایران نیز دلالت‌های مشخصی دارد. قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان و قانون حمایت از مالکیت صنعتی با وجود نقاط قوت نسبی، از منظر عدالت اجتماعی با کاستی‌هایی روبه‌رو هستند: نخست، دامنه محدود استثنائات و استفاده منصفانه در قانون حق مؤلف ایران که عمدتاً منحصر به مصارف شخصی و غیرتجاری است، در حالی که مفاهیمی چون «استفاده تبدیلی»^۱ و «آزادی بیان» در آن نادیده گرفته شده است.^۲ دوم،

1. Transformative Use

۲. در خصوص قانون مصوب ۱۳۴۸، باید تأکید کرد که این قانون از منظر عدالت اجتماعی صرفاً به صورت محدود و ناقص قابل دفاع است. نقاط قوت نسبی آن شامل شناخت حقوق معنوی مؤلف (مواد ۳ و ۴)، و نیز پیش‌بینی استثنائاتی برای استفاده‌های شخصی و غیرتجاری در ماده ۷ است. با این حال، کاستی‌های ساختاری در این قانون وجود دارد که آن را با معیارهای عدالت اجتماعی ناسازگار می‌سازد: اول، ماده ۷ قانون مذکور بهره‌برداری از آثار منتشرشده را «بدون قصد انتفاع شخصی یا جمعی» مجاز می‌شمارد، اما هیچ ضابطه روشنی برای تشخیص «قصد انتفاع» ارائه نمی‌دهد. این ابهام، دادگاه‌ها را در وضعیتی قرار می‌دهد که عملاً استفاده‌های تبدیلی مانند نقل‌قول گسترده در آثار پژوهشی، تولید محتوای انتقادی یا پارودی را غیرمجاز تلقی کنند، در حالی که در نظام‌های پیشرفته، این مصادیق ذیل دکترین استفاده منصفانه حمایت می‌شوند. از منظر عدالت اجتماعی، این محدودیت، آزادی بیان و مشارکت فرهنگی شهروندان را نقض می‌کند. دوم، قانون مذکور هیچ اشاره‌ای به حقوق کاربران و استثنائات مرتبط با کتابخانه‌ها، آرشیوها، مؤسسات آموزشی و افراد دارای معلولیت (مانند تولید نسخه‌های خط بریل یا کتاب‌های صوتی) ندارد. این خلأ قانونی، به محرومیت اقشار آسیب‌پذیر از دسترسی به دانش می‌انجامد و با اصل «دسترسی عادلانه» در تعارض است. سوم، مواد ۲۳ تا ۳۱ این قانون که ناظر بر ضمانت اجرا و مجازات‌های کیفری است، به گونه‌ای طراحی شده که عمدتاً از ناشران و دارندگان حقوق تجاری حمایت می‌کند و کمترین توجهی به وضعیت استفاده‌کنندگان غیرتجاری، پژوهشگران یا جوامع بومی ندارد. برای نمونه، ماده ۲۳ استفاده از «تمام یا قسمتی از اثر» را بدون اجازه مؤلف ممنوع می‌کند؛ رویکردی که با استانداردهای بین‌المللی استفاده منصفانه فاصله قابل توجهی دارد.

رویه قضایی ایران در خصوص مجوزهای اجباری در حوزه اختراعات دارویی بسیار محدود و کم‌تکرار بوده و دادگاه‌ها کمتر به استناد مصالح عمومی، انحصار پتنت را تحدید کرده‌اند. سوم، نظام مالکیت فکری ایران فاقد سازوکارهای روشن برای حمایت از دانش بومی و جلوگیری از تصاحب آن توسط بازیگران غیربومی است.

در نتیجه، به زعم مؤلف، اصلاحات پیشنهادی برای نظام حقوقی ایران شامل موارد زیر می‌شود: (۱) اصلاح ماده ۷ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان به منظور افزودن شروطی همچون «غیرتجاری بودن استفاده»، «میزان و اهمیت بخش استفاده‌شده از اثر» و «تأثیر استفاده بر بازار بالقوه اثر» به منظور هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی استفاده منصفانه؛ (۲) تدوین آیین‌نامه اجرایی روشن برای اعطای مجوزهای اجباری (مواد ۳۹ لغایت ۵۳) در قانون حمایت از مالکیت صنعتی (مصوب ۱۴۰۳)، با اولویت دهی به داروهای ضروری و بیماری‌های با شیوع بالا در مناطق کم‌بهره؛ (۳) ایجاد نظام «پرداخت غرامت عادلانه» برای استفاده از آثار پیشین به جای حذف کامل استثنائات، به نحوی که هم انگیزه نوآوری حفظ شود و هم دسترسی همگانی تسهیل گردد. بدین ترتیب، مقاله ادعا دارد که بدون اجرایی شدن این اصلاحات، فاصله نظام حقوق مالکیت فکری ایران با معیارهای عدالت اجتماعی عمیق باقی خواهد ماند.

۵. ظرفیت‌ها و سازوکارهای درونی حقوق مالکیت فکری برای تحقق عدالت اجتماعی

مسئله مهم در ارزیابی نسبت میان حمایت از حقوق مالکیت فکری و عدالت اجتماعی، ناظر بر مشروعیت درونی^۱ این رژیم‌هاست؛ بدین معنا که آیا نظام‌های مالکیت فکری بهینه‌ترین سازوکار برای تحریک نوآوری و خلاقیت به شمار می‌آیند و آیا در تحقق مأموریت فایده‌گرایانه خود، یعنی ارتقای رفاه اجتماعی، به‌طور مؤثر عمل می‌کنند. طرح این مسئله مستلزم آن است که تحلیل تعامل میان رژیم‌های مالکیت فکری و عدالت اجتماعی، صرفاً به کارایی اقتصادی محدود نشود، بلکه آثار بیرونی^۲ این رژیم‌ها و نیز تعارض‌ها و هم‌پوشانی‌های میان مجموعه‌ای از ملاحظات اساسی عدالت اجتماعی، از جمله حقوق بشر، حقوق مدنی، منافع فرهنگی و عدالت توزیعی به‌صورت نظام‌مند مورد توجه قرار گیرد (Kapczynski, 2012, p. 70).

در این چارچوب، عدالت اجتماعی نه به‌عنوان محدودیتی بیرونی بر حقوق مالکیت فکری، بلکه به‌مثابه معیاری درونی برای سنجش مشروعیت، کارایی و دامنه اعمال این حقوق قابل فهم است.

1. Internal Legitimacy
2. External Effects

چنین برداشتی امکان آن را فراهم می‌سازد که حقوق مالکیت فکری به مثابه ابزاری تنظیم‌گرانه و واجد تعهدات اجتماعی درک شوند؛ ابزاری که کارکرد آن، ایجاد توازن میان انگیزه‌های نوآورانه، منافع عمومی و حقوق کاربران است.

از منظر نظریه‌های برابری خواهانه، عدالت اجتماعی الزام متفاوتی را مطرح می‌سازد: توزیع منابع کمیاب باید به گونه‌ای صورت گیرد که حق برابر همگان در بهره‌مندی از «فراگیرترین نظام کلی آزادی‌های اساسی، سازگار با نظام مشابه آزادی برای دیگران» محفوظ بماند (Rawls, 1971, p. 60). هرچند اصل کارایی و اصل عدالت هر دو با مسئله تخصیص منابع سروکار دارند، اما به وسیله اهدافی متمایز و تا حدی متعارض هدایت می‌شوند (Ramello, 2008, p. 86). اصل کارایی اساساً معطوف به بیشینه‌سازی ثروت جمعی از طریق بهره‌برداری بهینه از منابع کمیاب است، در حالی که اصل عدالت اجتماعی بر برابری ذاتی اشخاص و شیوه توزیع منابع و فرصت‌ها تمرکز دارد.

بر این مبنا، تلقی حقوق مالکیت فکری به مثابه شکلی از «تنظیم‌گری»^۱، جایگزین درک صرف آن به عنوان نوعی مالکیت خصوصی مطلق می‌شود. در رویکرد تنظیم‌گرانه، این حقوق نه هدفی مستقل، بلکه وسیله‌ای برای تحقق منافع عمومی و پیشبرد اجتماع تلقی می‌گردند. از این رو، توسعه استثنائات و محدودیت‌ها به منظور تعدیل انحصار و تسهیل استفاده‌های آزاد و مشروع، عنصری ضروری برای برقراری توازن میان حقوق دارندگان امتیاز و منافع عمومی است (Ghosh, 2008, p. 117).

در همین چارچوب تنظیم‌گرانه است که، با وجود چالش‌های ساختاری، نظام مالکیت فکری ظرفیت‌های قابل توجهی برای پیشبرد عدالت اجتماعی از خود نشان می‌دهد. آموزه‌هایی نظیر «استفاده منصفانه»^۲ (در کپی‌رایت)، دکترین «استیفای حق اختراع»^۳، «مهندسی معکوس»^۴ (در اسرار تجاری)، و معیار «دگرگونی»^۵ (در حق شهرت) نمونه‌هایی از سازوکارهای درونی این نظام‌اند که دادگاه‌ها در آنها به صراحت یا به طور ضمنی تأثیرات اجتماعی و ملاحظات عدالت خواهانه را در تفسیر و اعمال حقوق مالکیت فکری دخیل می‌دانند. این آموزه‌ها کارکردی بازدارنده در برابر افراط‌های انحصاری داشته و نقش مهمی در حفظ دسترسی عمومی به قلمرو ایده‌ها ایفا می‌کنند

1. Regulatory

2. The Fair Use Doctrine

3. Patent Exhaustion Doctrine: *Adams v. Burke*, 84 U.S. 453, 456–57 (1873).

4. Trade Secret Reverse Engineering: *ILG Industries, Inc. v. Scott*, 273 N.E.2d 393, 396–97 (Ill. 1971).

5. The Right of Publicity Transformation Tests: See *Rogers v. Grimaldi*, 875 F.2d 994, 1002–1004 (2d Cir. 1989).

(Ghosh, 2008, p. 117).

افزون بر این، میان عدالت اجتماعی و سود اجتماعی که مشروعیت نهایی نظام مالکیت فکری بر آن استوار است، وابستگی عملکردی عمیقی وجود دارد. نابرابری‌های شدید، مانند محرومیت از دسترسی به داروهای ضروری، می‌توانند مقبولیت عمومی و در نتیجه کارایی بلندمدت این نظام را تضعیف کنند. از این رو، تضمین دسترسی عادلانه، شمولیت و توانمندسازی انسانی، صرفاً یک مطالبه اخلاقی نیست، بلکه شرطی ساختاری برای تحقق پایدار همان سود اجتماعی است که توجیه‌گر وجودی حقوق مالکیت فکری محسوب می‌شود. الزام افشا در نظام حق اختراع که دانش تولیدشده را به حوزه عمومی باز می‌گرداند، نمونه‌ای کلاسیک از این هم‌نوایی درونی میان عدالت اجتماعی و منطق فایده‌گرایانه مالکیت فکری است (Mtima and Jamar, 2024, p. 8).

در چارچوب این رویکرد تنظیم‌گرانه، می‌توان چهار مدل هنجاری متمایز را شناسایی کرد. مدل تخصص^۱ بر پذیرش نابرابری اجتناب‌ناپذیر دانش در جامعه استوار است و توجیه‌کننده اعمال محدودیت‌هایی بر انحصار برای جلوگیری از سوءاستفاده صاحبان اموال فکری و الزام آنان به بهره‌برداری از تخصص در جهت منفعت عمومی است (Breyer, 2004, p. 65). مدل مشارکت مدنی^۲ بر شفافیت و گشودگی فرآیندهای قانون‌گذاری و نظارت عمومی تأکید دارد و نهادهایی چون محدودیت زمانی حمایت و نظام‌های ثبت را به‌عنوان ابزارهای تحقق پاسخگویی اجتماعی توجیه می‌کند (Cuellar, 2005, p. 419). مدل شکست بازار^۳، به‌عنوان آشناترین توجیه اقتصادی مالکیت فکری، به حل پارادوکس اطلاعاتی و ایجاد بازارهای امکان‌پذیر برای نوآوری می‌پردازد (Strauss, 1989, p. 57; Ayres & Braithwaite, 1992, p. 73). در مقابل، مدل مدیریت جمعی^۴ بر اداره مشترک منابعی تأکید دارد که ارزش اجتماعی آنها در گرو حکمرانی جمعی است، هرچند بیشتر ناظر بر حفظ منابع است تا پویایی نوآوری (Wilson, 1989: p. 88).

در میان این مدل‌ها، مدل مشارکت مدنی و مدل شکست بازار قوی‌ترین مبانی هنجاری را برای نظام معاصر مالکیت فکری فراهم می‌آورند. این دو مدل به‌طور هم‌زمان هم ضرورت ایجاد انگیزه برای نوآوری و هم الزام به پاسخگویی اجتماعی و دسترسی عمومی را پوشش می‌دهند و بدین‌سان، چارچوبی منسجم برای تحلیل و ارزیابی سیاست‌های عینی در حوزه‌های چالشی فراهم می‌سازند. ناگفته نماند که این دو مدل نه تنها قابل جمع هستند، بلکه در یک چارچوب تنظیمی متوازن،

-
1. The Model of Expertise
 2. The Model of Civic Participation
 3. The Model of Market Failure
 4. The Model of Collective Management

مکمل یکدیگر نیز به شمار می‌روند. از این رو، از یک سو، مدل شکست بازار بر کارایی و حل مسئله کالای عمومی اطلاعات متمرکز است و توجیه می‌کند که چرا انحصار موقت (پتنت یا کپی‌رایت) برای جبران شکست بازار در تولید نوآوری ضروری است. در این مدل، نقش دولت محدود به اعطای حقوق انحصاری و سپس نظارت بر عدم سوءاستفاده است. از سوی دیگر، مدل مشارکت مدنی بر شفافیت، گشودگی فرآیندهای قانون‌گذاری و نظارت عمومی تأکید دارد و استدلال می‌کند که مالکیت فکری صرفاً یک مسئله فنی-اقتصادی نیست، بلکه عرصه‌ای عمومی برای توزیع قدرت و فرصت‌هاست. الزامات این مدل (مانند برگزاری جلسات استماع عمومی پیش از تصویب قوانین، ایجاد نهادهای نظارت شهروندمحور، و شفافیت در اعطای مجوزهای اجباری) ممکن است هزینه‌های معاملاتی را افزایش داده و فرایند تصمیم‌گیری را زمان‌بر کند. این افزایش هزینه، در کوتاه‌مدت می‌تواند با منطق کارایی مدل شکست بازار تعارض داشته باشد (Cuellar, 2005, p. 420-422).

با این حال، این تعارض ظاهری در بلندمدت قابل حل است. مدل شکست‌های بازار در حوزه مالکیت فکری، ریشه در عدم تقارن اطلاعاتی و قدرت چانه‌زنی نابرابر دارند. در حالی که مدل مشارکت مدنی با افزایش شفافیت و دادن امکان مداخله به گروه‌های آسیب‌پذیر (مانند بیماران، کتابخانه‌ها، مؤسسات آموزشی)، عملاً به بازار امکان می‌دهد تا به توازن عادلانه‌تر و کارآمدتر نزدیک شود. به عبارت دیگر، شفافیت نوعی «کالای عمومی» است که هزینه‌های مبادله را در بلندمدت کاهش می‌دهد. بنابراین، جمع‌پذیری این دو مدل منوط به تفکیک سطوح تصمیم‌گیری است: در سطح «اصول کلی» (مانند مدت حمایت، دامنه استثنائات، شرایط مجوز اجباری)، مدل مشارکت مدنی بر شفافیت و نظارت عمومی تأکید دارد. اما در سطح «اجرای روزمره» (مانند رسیدگی به دعاوی نقض)، مدل شکست بازار با تأکید بر کارایی و کاهش هزینه‌ها اولویت می‌یابد. طراحی نهادی که این دو سطح را از هم تفکیک کند (مثلاً از طریق «قانون‌گذاری مشارکتی» و «اجرای قضایی کارآمد»)، می‌تواند تعارض ظاهری را به یک رابطه مکمل سازنده تبدیل نماید (Ayres & Braithwaite, 1992, p. 77).

نتیجه‌گیری

این مقاله کوشید با بازخوانی انتقادی نظام حقوق مالکیت فکری از منظر عدالت اجتماعی، نشان دهد که این نهاد حقوقی نه «خیر محض» است و نه «شر مطلق»، بلکه سازوکاری نهادی است که مشروعیت، کارآمدی و پایداری آن در گرو بازسازی مستمر بر مبنای ملاحظات اخلاقی-اجتماعی

است. برخلاف رویکردهای تقلیل‌گرایانه‌ای که مالکیت فکری را صرفاً ابزاری برای انگیزش اقتصادی می‌دانند، تحلیل حاضر بر آن است که عدالت اجتماعی نه نافی مالکیت فکری، بلکه راهنمای ضروری برای متوازن‌سازی آن است.

از منظر کارایی اقتصادی نیز، حاکمیت بازده‌های افزایشی در فناوری‌های خلاقانه اقتضا می‌کند که رژیم‌های حقوقی به‌سوی حمایت‌های متعادل‌تر و حتی ضعیف‌تر از مالکیت فکری سوق یابند تا از انسداد جریان دانش و تضعیف منافع جمعی جلوگیری شود. جالب آن‌که این نتیجه، نه تنها با معیارهای کارایی اقتصادی، بلکه با الزامات عدالت اجتماعی نیز هم‌راستاست؛ گویی در این نقطه، تعارض دیرینه میان کارایی و عدالت تا حدی قابل‌آشتی می‌شود. تمرکز افراطی بر خصوصی‌سازی دانش، چه از منظر اقتصادی و چه از حیث عدالت توزیعی، به تضعیف فرآیندهای خلاقانه و تعمیق نابرابری‌ها می‌انجامد. توجه به این ویژگی‌ها، چارچوبی متفاوت برای سیاست‌گذاری حقوق مالکیت فکری پیشنهاد می‌کند که در آن، دسترسی گسترده، گردش آزاد اطلاعات و توانمندسازی اجتماعی در مرکز توجه قرار می‌گیرند. بر بنیاد این دیدگاه، مالکیت فکری یک بسته واحد نیست؛ هر یک از مصادیق متعدد منطق، کارکرد و سازوکارهای تعادل‌گذاری متفاوت دارند و بدیهی است که نتیجه حقوقی و الزامات عدالت‌محور در هر حوزه می‌تواند کاملاً متفاوت باشد. حق اختراع با منطق انحصار موقت در برابر افشا، حق مؤلف (کپی‌رایت) با منطق حمایت از بیان اصلی در برابر اشاعه فرهنگی، علائم تجاری با منطق جلوگیری از گمراهی مصرف‌کننده، و اسرار تجاری با منطق عدم افشا به تعامل با عدالت اجتماعی رهنمون می‌شوند. بنابراین، «تنش ساختاری میان انحصار و اشاعه» عمدتاً در دو رژیم نخست (پتنت و کپی‌رایت) مسئله‌ساز است، در حالی که در علائم تجاری و اسرار تجاری، این تنش یا معکوس است یا وجود ندارد.

این نوشتار همچنین نشان داد که پرداختن به عدالت اجتماعی در مالکیت فکری، مستلزم گفت‌وابی میان‌رشته‌ای است که فلسفه حقوق، فلسفه سیاسی، اقتصاد رفاه، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و نظریه‌های انتقادی را در یک چارچوب تحلیلی جامع گرد آورد. مناظره‌های کلاسیکی همچون اختلاف نظر رالز و نوزیک درباره مبانی جامعه عادلانه، نباید در مطالعات مالکیت فکری تابو تلقی شوند؛ زیرا مالکیت فکری، به‌مثابه نهادی که تولید و توزیع اطلاعات را تنظیم می‌کند، تأثیرات ژرفی بر توزیع قدرت، ثروت، فرصت و قابلیت‌های انسانی دارد.

از این منظر، ارزیابی درونی رژیم‌های حقوقی از حیث کارایی و انسجام، باید به‌طور هم‌زمان طیفی گسترده از دغدغه‌های عدالت اجتماعی را به‌صورت نظام‌مند در بر گیرد؛ امری که در سطح

نظام جهانی مالکیت فکری، مستلزم شناسایی و تقویت نقش نهادهای مؤثر، سازوکارهای هماهنگی و پاسخگویی، و چارچوب‌های تفسیری و اجرایی متناسب است. تنها از طریق چنین رویکردی می‌توان نظامی معنادار و کارآمد طراحی کرد که منافع همه ذی‌نفعان را در پرتو اصول دسترسی عادلانه، شمول‌گرایی و توانمندسازی انسانی متوازن سازد. در نهایت، آینده نظام حقوق مالکیت فکری نه در گسترش بی‌قید انحصار، بلکه در طراحی هوشمندانه سازوکارهایی نهفته است که نوآوری، عدالت اجتماعی و توسعه انسانی را در یک منطق تنظیم‌گرانه و پاسخگو به هم پیوند زنند.

منابع

۱. خدمتگزار، محسن (۱۳۹۰). فلسفه مالکیت فکری. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۲. دراهوس، پیتر (۱۳۹۱). فلسفه مالکیت فکری. ترجمه و تألیف: محمود حکمت‌نیا با همکاری مهدی معلی و علی تقی‌خانی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳. محمودی، سید علی (۱۳۷۶). عدالت و آزادی: گفتارهایی در باب فلسفه سیاست. تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
۴. علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۷). مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق (جستاری در نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق و بنیادهای حقوق ایران). تهران: سمت.
۵. غلامی، رضا (۱۴۰۰). واکاوی نظریه عدالت در تفکر اسلامی. تهران: انتشارات آفتاب توسعه.
۶. محمدی، عمید (۱۴۰۴). «تبیین مفهوم و کارکرد "عدالت توزیعی" در قلمرو حقوق مالکیت فکری». فصلنامه قضاوت، شماره ۱۲۴، ۱۰۹-۱۳۱.
۷. میرسندسی، سیدمحمد (۱۳۹۰). چشم‌انداز جامعه‌شناسی به عدالت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۸. عریضی، سید حمیدرضا و گل‌پرور، محسن (۱۳۸۴). «رابطه بین رویکردهای عدالت اجتماعی با مؤلفه‌های برابری سیاسی»، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۶، ۱۸۳-۱۵۵.
9. Aoki, Keith (2007). Distributive and Syncretic Motives in Intellectual Property Law (with Special Reference to Coercion, Agency, and Development), UC DAVIS L. REV, Vol.40.
10. Ayranci, Zehra Betul, (2021). Intellectual Property and Social Justice on the International Plane. Steven D. Jamar and Lateef Mtima (eds.), Handbook of Intellectual Property and Social Justice: Access, Inclusion, Empowerment, Cambridge Univ. Press, Forthcoming, Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=3667853>
11. Ayres, I. and Braithwaite, J. (1992). Responsive Regulation: Transcending the Deregulation Debate. Oxford: Oxford University Press.
12. Breyer, S. (2004) Breaking the Vicious Circle: Toward Effective Risk Regulation. Cambridge, MA: Harvard University Press.
13. Chander, Anupam (2003). The New, New Property, TEX. L. REV., Vol.81.
14. Chander, Anupam & Sunder, Madhavi. (2009). Is Nozick Kicking Rawls's Ass?: Intellectual Property and Social Justice, UC Davis Legal Studies, Research Paper Series, Research Paper No. 108
15. Coombe, Rosemary J. (1991). Objects of Property and Subjects of Politics: Intellectual Property Laws and Democratic Dialogue, Tex. L. Rev, Vol.69.
16. Chon, Margaret (2007). Intellectual Property "from Below": Copyright and Capability for Education, U.C. Davis L. Rev., Vol. 40, 805-08.
17. Cuellar, M-F. (2005) Rethinking Regulatory Democracy', Administrative Law Review, 57: 411-491.
18. Fisher, William (2001). Theories of Intellectual Property, in New Essays in the

- Legal and Political Theory of Property 168, 169-75 (Stephen R. Munzer ed.: 2001)
19. Ghosh, Shubha. (2008). When Property is Something Else: Understanding Intellectual Property through the Lens of Regulatory Justice, from: Intellectual Property and Theories of Justice,
 20. Gordon, Wendy J. (1982). Fair Use as Market Failure: A Structural and Economic Analysis of the Betamax Case and Its Predecessors, COLUM. L. REV., Vol.82.
 21. Helfer, Laurence R. (2003), Human Rights and Intellectual Property: Conflict or Coexistence?, Minn. Intell. Prop. Rev., Vol.5. <https://scholarship.law.umn.edu/>
 22. Kapczynski, Amy. (2012). The Cost of Price: Why and How to Get Beyond Intellectual Property Internalism, UCLA L. REV., Vol.59. 970-997.
 23. Kavinda Amarasinghe, Kusal. (2020). Intellectual Property Rights Vs Social Justice - A Critical Analysis of Contradiction between Intellectual Property Rights and Social Justice, In book: Global Thoughts and Opinions on The Intellectual Property Laws and Corresponding Rights and Challenges (pp.139 - 151) Publisher: The Law Learners Publishers, India.
 24. Menell, Peter S. & Scotchmer, Suzanne, (2007). Intellectual Property Law, in 2 Handbook of Law and Economics 1474 (A. Mitchell Polinsky & Steven Shavell eds., 2007). at 1476-78.
 25. Miller, David. (1999). Principles of Social Justice, England: Harvard University Press.
 26. Mtima, Lateef. (2005). Symposium Intellectual Property and Social Justice, Howard Law Journal, Vol.43. (FOR EDUCATIONAL USE ONLY), Thomson/West. No Claim to Orig. U.S. Govt. Works. 48. 1-4.
 27. Mtima, Lateef and Jamar, Steven D. (2024). Introduction: Intellectual Property Social Justice Theory: History, Development, and Description, Cambridge University Press & Assessment.
 28. Nozick, Robert. (1974), Anarchy, State and Utopia, basil Blackwell, oxford.
 29. Jamar, Steven D. and Mtima, Lateef, (2015). A Social Justice Perspective on Intellectual Property, Innovation, and Entrepreneurship (February 10, 2015). Ch. 6 in Megan Carpenter, ed., Entrepreneurship and Innovation in Evolving Economies: The Role of Law (Elgar Law and Entrepreneurship Series 2012).
 30. Jamar, Steven D. and Mtima, Lateef. (2021). A Social Justice Perspective on Intellectual Property Protection for Folk Music, Chapter for The Oxford Handbook of Music Law and Policy (Sean O'Connor, ed. 2021), 1-21.
 31. Jamar, Steven D. and Mtima, Lateef, (2011). The Centrality of Social Justice for An Academic Intellectual Property Institute, SMU LAW REVIEW, Nol.64. 101-131.
 32. Mashaw, J. L. (1997) Greed, Chaos, & Governance: Using Public Choice to Improve Public Law. New Haven, CT: Yale University Press.
 33. Menell, Peter. S. (2016). Property, Intellectual Property, and Social Justice: Mapping the Next Frontier, Brigham-Kanner Property Rights Conference Journal, UC Berkeley Public Law Research Paper, Vol.5, No. 2736517, PP. 147-195.
 34. Sunder, Madhavi, (2010). Review of Intellectual property and theories of justice, UC Davis Legal Studies Research Paper Series, Erasmus Journal for Philosophy and Economics, Vol. 3, Issue 1, pp. 114-118.
 35. Ramalho, Ana. (2013). Intellectual property and social justice, Handbook of social justice, Institute for Information Law (IViR), <https://hdl.handle.net/11245/1.326632>.
 36. Ramello, Giovanni B. (2005). Incentives, Efficiency and Social Justice: the Strange Case of Intellectual Property and Knowledge.
 37. Rawls, John (1999). A Theory of Justice, Revised Edition, Harvard university press.

38. Strauss, P. L. (1989). An Introduction to Administrative Justice in the United States. Durham, NC: Carolina Academic Press.
39. Wilson, J. Q. (1989). Bureaucracy: What Government Agencies Do and Why They Do it. New York: Basic Books.
40. Yanisky-Ravid, Shlomit (2017). The Hidden Though Flourishing Justification of Intellectual Property Laws: Distributive Justice, National Versus International Approaches, Lewis & Clark Law Review, Vol. 21